

مآخذ اطلاعات مونتسکیو

درباره

روابط زناشویی در ایران

دکتر محمد غروی

مونتسکیو، فیلسوف و نویسنده نیمه اول قرن هیجدهم فرانسه، که کتاب «نامه‌های ایرانی» را در سال ۱۷۲۱ میلادی انتشار داد و آنهمه مورد استقبال خوانندگان و تقلید نویسندگان قرار گرفت، هرگز ایران را ندیده بود و باینهمه، اطلاعاتی که در زمینه‌های مختلف درباره کشور و مردم ما عرضه داشت، گاه آنچنان دقیق و درست است که گوئی سالها در میان ما اقامت داشته و شاهد عینی حوادث بسیاری بوده است. وی از کجا تا این درجه با ایران و ایرانی آشنائی یافت؟ از طریق نوشته‌های دیگران.

در کتابخانه خصوصی وی، در شاتودولابرد (Château de la Brède) آثار برجسته جهانگردان خارجی که به ایران سفر کرده و چندی در آن مقیم بوده‌اند گرد آمده بود. مونتسکیو این کتابها را به دقت خواند و در هر مبحث کوشید تا دقیق‌ترین و صحیح‌ترین مطالب را مورد استفاده خود قرار دهد و چنان کتابی بنویسد که ناشران، به گفته خود او، در کوچه و بازار به‌وی متوسل شوند و از او بخواهند: «آقا، خواهش می‌کنم برای

من نامه‌های ایرانی بسازید».

مقاله زیر مجموعه اطلاعاتی را نشان می‌دهد که درباره روابط زن و مرد و به‌خصوص وضع زناشویی و موقعیت زنان به دست مونتسکیو افتاد و خلاصه‌ای از کلیه مطالبی است که نویسندگان و جهانگردان اروپایی در این باره، تا پیش از سال ۱۷۲۱، انتشار داده بودند.

۱. انواع مختلف ازدواج

چنین به نظر می‌رسد که چند همسری پیش از اسلام نیز در ایران رایج بوده است. **ادام اوناریوس** در این باره می‌نویسد^۱: «استرابون گمان می‌کند که ایشان (ایرانیان) چند زن می‌گرفته‌اند تا چندین فرزند داشته باشند و پاداشی را که شاهان به دارندگان چندین فرزند زکوة عطا می‌کرده‌اند دریافت دارند». اما در قرن هفدهم میلادی رواج تعدد زوجات نه به خاطر دریافت پاداش‌های شاهانه است و نه به منظور آنکه تعداد «فرزندانی که بتوانند به پروردگار خدمت کنند»^۲ زیاد شود. بلکه تنها برای ارضای شهوات جسمانی به این کار دست می‌زنند و سپس چون تحمل بار سنگین مخارج خانواده‌ای بزرگ برای ایشان غیر ممکن است داروهای مختلف می‌خورند تا از بچه‌دار شدن جلوگیری کنند^۳. **ژان شاردن** که همیشه در صدد است تا علت و معلول را بیان کند، در این باره چنین می‌نویسد^۴: «من علت آن را به شهوت، که برای آب و هوای ایران طبیعی است، نسبت می‌دهم و (نیز) به دین آن کشور که اجازه تمتع از تمام زنانی را می‌دهد که می‌توان بدست آورد، مشروط به اینکه پای بند دیگری نباشند. زیرا چون آب و هوا عموماً گرم و خشک است، به آن پایه که انسان

تحریک‌های عشقی را بیشتر احساس می‌کند و به آن حد که قدرت بیشتری برای پاسخ‌گوئی به آن دارد، عشق به زن در آن کشور بی‌اندازه شدید است.» نازائی‌زن نیز ممکن است مرد را به تجدید فراش وادارد. در این موارد، اگر شوهر جز داشتن فرزند نظری ندارد، یا اقدام به خریدکنیزی می‌کند یا آنکه زنی را بطور موقت و برای مدتی محدود صیغه می‌کند.

اما بدون توجه به علت تجدید فراش، دین ایرانی او را در داشتن چهار همسر دائمی و به تعداد نامحدود همبستران صیغه مجاز دانسته است. علاوه بر این، مرد صاحب و مالک جسم کنیزان خود است و میتواند هر وقت هوس کرد آنان را به بستر خود برد.

در این میان کنیزان وضع خاصی دارند زیرا هیچ دستور و مقرراتی از منافع و آئینده ایشان دفاع نمی‌کند و ارباب، هر وقت از ایشان سیر شد، می‌تواند آنان را از خانه خود براند و یا بدون آنکه از نظر کنیزان اطلاع حاصل کند ایشان را به از دواج هر کسی که خود صلاح دید در آورد و یا به هر کسی که خواست ببخشد. در خانواده‌های متمکن، برای هر یک از پسرنی که به سن بلوغ رسیده‌اند کنیزکی در نظر گرفته می‌شود که باید احتیاجات غریزی او را بر آورد تا نوجوان مجبور به معاشرت با زنان هر جائی نگردد و پیش از آنکه به مرحله ازدواج رسد برای خانواده بدنامی به بار نیآورد.^۵ اکثر این کنیزان از مردم ارمنستان، گرجستان و یا چرکس هستند و عده زیادی از ایشان، در دربار، به همان گونه خدمات اشتغال دارند. هر سال و به مناسبت هر جشنی، شاه تعدادی کنیز به عنوان هدیه دریافت می‌کند. فرزندان این کنیزکان مشروع شناخته می‌شوند و مانند فرزندان دیگر میراث می‌برند.

در مورد زنان صیغه روال دیگری وجود دارد و اساساً ایرانیان به دلایل زیر زن صیغه می گیرند : هنگامی که مرد نمی تواند از همسر دایمی خود فرزند داشته باشد ، برای آنکه خود را در تعهدات جدی جدیدی گرفتار نسازد ، زنی برای مدتی محدود می گیرد . درسفرهای دراز مدت تجارتنی ، که بعلت آهستگی حرکت وسایل نقلیه موجود عصر ، گاه سالها طول می کشد ، چون همسر دایمی را به خاطر خستگی ها و مشقات فراوان سفر نمی توان همراه برد ، وجود زنان صیغه مشکلات جنسی را به آسانی حل می کند. بدین طریق ، هر کس می تواند در هر يك از شهرهائی که برای داد و ستد به آنها سفر می کند زن صیغه ای داشته باشد . اما تنها به این بهانه ها نیست که مردان ایرانی به جستجوی همبستران موقت می روند و تمام مردان «متعه» های خود را طی مسافرت های مختلف نیافته اند و چه بسا مردانی که در شهر محل سکونت خود و در درون يك خانه چندین زن صیغه نگهداری می کنند چون این نوع ازدواج بی اندازه آسان و ساده صورت می گیرد . باید زنی از این قبیل یافت ، درباره مدت و مبلغی که ماهانه یا در پایان مدت باید بگیرد با او به توافق رسید ، سپس به يك روحانی مسلمان مراجعه کرد تا لفظ « صیغه » را به فارسی یا عربی جاری کند . تشریفات دیگری برای این کار موجود نیست . چون مدت قرارداد به پایان رسید ، در صورتیکه تمديد نگردد ، ازدواج لغو می شود . از این رو ازدست این نوع همسران به آسانی می توان خلاص شد و احتیاجی به مراسم طلاق نیست . وقتی که مرد مبلغ مورد تعهد را پرداخت ، زن موقت از صحنه زندگی او خارج می شود . اما زن باید چهل روز ، پس از پایان مدت ازدواج ، صبر کند و باهیچ مردی تماس نیابد تا اگر حامله بود ، پدر کودک

معلوم باشد و در اینصورت مخارج زندگی زن حامله، تاروز تولد نوزاد، برعهدهٔ مرد است و نوزاد در اختیار پدر قرار می‌گیرد تا ما نندسایر فرزندان وی و در میان آنان بزرگ شود و نیز عیناً به اندازهٔ ایشان ارث ببرد. پس هیچگونه تبعیضی میان فرزندان نیست زیرا برای ایرانیان آن که ستون پایداری خانواده و نسل است پدر است.^۶ اولین پسر، از هر نوع همبستری که باشد، فرزند ارشد به حساب می‌آید، جای پدر را در مشاغل او می‌گیرد و سرپرست برادران و خواهران خود می‌شود. سهم او از بازماندهٔ پدر، مانند سایر برادران، دو برابر سهم هر دختر است اما سرنوشت خواهران را از هر لحاظ در اختیار دارد و به خصوص ازدواج ایشان بایستی با نظر موافق او صورت گیرد. به این جهت، گفته‌های اسپیتزیدات در تراژدی آژزیلای پیرگرنی به اعتبار خود باقی است. وی به خواهر خود چنین می‌گوید: «آن بانو نجیب زاده تر از آنست که تکلیفی را که او را تحت ارادهٔ من قرار می‌دهد نفی کند» و خواهر او با عبارات زیر حقوق سرپرستی برادر را تأیید می‌کند: «می‌دانم که بر آوردن امیال من دربارهٔ انتخاب همسر حق شماست و تکلیف من به گونه‌ای دیگر عمل نخواهد کرد».^۷

برای ازدواج دائم، که آن نیز غیر قابل فسخ نیست، اقدامات و تشریفات تا این درجه ساده نیست. ^۸ مابریل دوشینون کشیش در این باره می‌گوید:^۸ «این عالی‌ترین نوع ازدواج ایشان است و چون معمولاً این زناشویی با زنانی صورت می‌گیرد که بیشتر مورد علاقه و نیز متناسب با شرایط اجتماعی مرد می‌باشند، تعداد آن به اندازهٔ دو نوع پیش نیست». ایرانیان فرزندان خود را در آغاز نوجوانی برای ازدواج نامزد می‌کنند. سنین نه تا ده سالگی برای نامزدی سن عادی است. مگر نفی

دو برون ادعا می‌کند که شاهد تشریفات زناشویی «شاهزاده خانمی، دختر پادشاه، که بیش از سه سال نداشت، بانوه خاله اعلیحضرت که به نوبه خود بیش از پنجاه سال نداشت» بوده است. پسر و دختر، پیش از ازدواج، یکدیگر را نمی‌بینند و از این رو، برخلاف گزارش سمابریل دوشینون^{۱۱}، برای پسر جوان امکان «تظاهر به رجوری ازدلدادگی، غزلخوانی درپای پنجره معشوقه» وجود ندارد و «این کارها در این کشور رسم نیست زیرا زنان نمی‌گذارند که (مردان) ایشان را به بینند. واسطه‌ها در اینجا زانی هستند که رفت و آمد می‌کنند تا طرفین را درباره صفات نیک یکدیگر بفهرینند...»^{۱۱}.

دختر باید همسری را که به او معرفی می‌کنند بپذیرد و مانند رود و همون قهرمان تر آزدی پیورگونی عمل کند که می‌گوید^{۱۲}: «هر شوهری که خداوند برای من در نظر گرفته باشد، می‌خواهم خود را تمام و کمال در اختیار او بگذارم» و در جای دیگر اضافه می‌کند: «تعلق یافتن به یکی از شما دو تن را برای خود سعادت می‌دانم».

وقتی تصمیم پسر در مورد دختری قطعی شد، می‌کوشد تا درباره خانواده، میزان ثروت، تربیت، رفتار و خصوصیات دیگر او اطلاعاتی کسب کند. اگر جستجو نتایج رضایت‌بخشی داد، دو تن از بستگان نزدیک او و یا به قول اوئاریوس ادام «کسانیکه والدین تعمیدی او به هنگام اجرای مراسم ختنه کردن او بوده‌اند!» برای گفتگو با والدین دختر مأمور می‌گردند^{۱۳}. هنگامی که شرایط ازدواج، جهیزیه دختر، جواهر و نقره آلات و البسه‌ای که پسر باید به همسر آینده‌اش هدیه کند، شیر بها و مهر و خلاصه تمام جزئیات مورد بررسی و موافقت طرفین قرار گرفت، روز عروسی تعیین می‌شود. ازدواج در ماه‌های محرم و صفر و نیز در ماه رمضان،

که ماه روزه و عبادت است، صورت نمی‌گیرد.

پیش از آنکه روز عروسی فرا رسد، جوان بایستی جواهر و لباسها را به‌عنوان پیش‌کشی، همراه تنقلات و شیرینی‌های مختلف به‌خانه‌نامزد خود بفرستد.

شب پیش از ازدواج، از خانه عروس آینده غذاهای مختلف شام روانه خانه داماد می‌کنند. مهمانی بزرگی در خانه داماد برپاست که در آن دوستان مرد جوان به‌جشن و طرب مشغولند. در خانه عروس رقاصگان به‌دست افشانی و آوازخوانی پرداخته‌اند و مهمانان زن همه جارا پر کرده‌اند. اما برای آنکه این زنان مجبور به پوشانیدن سر و روی خود نباشند، نوازندگان در اطاقی جداگانه و در بسته می‌نوازند. تنها صدای موسیقی را می‌توان شنید و رقص و پایکوبی به‌آهنگ این موسیقی انجام می‌شود. روز عروسی، دو تن روحانی مسلمان به‌خانه عروس دعوت می‌شوند که طرفین ازدواج برای انجام تشریفات مذهبی به ایشان وکالت می‌دهند. چون در ایران دفتر حقوقی و محضر دار وجود ندارد، وظیفه قاضی است که پس از اطلاع از موافقت والدین و نیز خود دختر و پسر قبالة زناشویی را بنویسد. طی مدتی که قاضی وظایف خود را صورت می‌دهد، مرد جوان در میان دوستان و مهمانان مرد و نوعروس در اطاقی دیگر در محاصره زنان و دختران است. قاضی یاملا (که در روستاها نقش قاضی را دارد) نزد هر يك ازدو طرف می‌رود تا از موافقت ایشان با این ازدواج آگاهی یابد. سپس خطبه عقد به زبان عربی خوانده می‌شود، قبالة نکاح به امضاء می‌رسد و قاضی به ایشان يك گواهی ازدواج به‌مهر و امضای خود می‌دهد. «این مراسم معمولاً در خلوت صورت می‌گیرد و قاضی یاملا بادو نماینده پسر و دختر

به اطاقی دور از انظار، یا آنکه در ده به مکانی دور از مردم، می‌روند از ترس آنکه مبدا تقلب و تزویری در مورد تازه همسران انجام شود یا آنکه مردانگی مرد را طلسم به بندند. از این رو، اگر ازدواج در حضور عامه و بوسیله قاضی صورت پذیرد، همانطوریکه اغلب پیش می‌آید، چون ایرانیان دارای تصورات خرافی هستند و کارهایی به این اهمیت را با تقارن برخی ستارگان، که به خوش یمنی و یا بدیمنی آنها عقیده دارند، صورت می‌دهند و اتفاق می‌افتد که قاضی از ایفای وظایف خویش درمی‌ماند، تمام کسان حاضر در مجلس را وادار می‌کنند که دستهای خود را به جلو دراز کنند تا توانند زیر نیم تنه خود سحر و افسون کنند.^{۱۴}

عروسی و زفاف مدتی پس از جشن ازدواج صورت می‌گیرد. پیش از آنکه دختر به خانه بخت خود رود، پدر و مادرش، شب هنگام، جهیزیه او مرکب از اثاث البیت، فرش، لباس، وسایل نقره‌ای، ظروف و غیره را بار اسب یا شتر می‌کنند و همراه عده‌ای مرد که سینی‌های بزرگ زرین و یا زرین‌نمای پر از مربا و شیرینی و تنقلات بر روی سر حمل می‌کنند به خانه آینده دخترشان می‌فرستند. عده‌ای نوازنده نیز پای پیاده همراه این هیأت و در راه به نواختن مشغولند. در خانه داماد به مناسبت آمدن جهیزیه چراغانی برپاست.

وقتی شب عروسی فرا رسید، دوستان و بستگان داماد، بازیباترین لباسهای خود در خانه او گرد می‌آیند و خانه همسر جوان او نیز پر از زنان و دخترانی است که از دوستان و آشنایان و بستگان وی هستند. قامت نوعروس را چادری از تور سفید پوشانیده و بر روی سر و صورتش، علاوه بر این چادر، پارچه‌ای از تافته الوان انداخته‌اند. دو زن که هر یک شمعی

دردست دارند زیر بازوان او را گرفته‌اند و باین هیأت است که او خانه پدری را ترک می‌کند. فاصله بین خانه پدر و خانه بخت را، بر حسب وضع مالی خود، پیاده، سوار بر قاطر، اسب و یا شتر می‌پیماید. اغلب زنانی که همراه او حرکت می‌کنند شمعی دردست دارند. پیرزنی که پیشاپیش عروس در حرکت است شمع بزرگتری حمل می‌کند که مخصوص حجله است. دسته‌ای نوازنده که بوق و سرنا و دهل می‌زنند پیش از همه راه می‌رود. به نوای موسیقی و مهممه همراهان عروس، مردم کنجکاو به روی بام خانه، بالکن، ایوان و یا حاشیه کوچه‌ها کشیده می‌شوند تا ضمن تماشای عروس بران، هنر نمائی رقاصه‌ای را که همراه نوازندگان رقص کنان می‌رود به بینند. اطفال کوچه آواز می‌خوانند و یا فریاد خوشحالی سر می‌دهند و از نزدیک پا به پای نوازندگان به دنبالشان هستند. مردان، در کمال وقار، پشت سر زنان حرکت می‌کنند.

در خانه داماد خوشی و غوغا به اعلا درجه است. داماد تادر منزل به استقبال همسر خود می‌آید و در صورتیکه مخارج گزافی برای این ازدواج متحمل شده و یا وعده‌هایی بیش از حد امکان مالی خود داده باشد در را بر واردین می‌بندد و می‌گوید این همسر را به این بهانمی خواهد و چنانچه پدر و مادر دختر تخفیفی در مبلغ مورد موافقت قبلی ندهند از این ازدواج صرف نظر خواهد کرد. مجدداً طرفین به چانه زدن می‌پردازند و بالاخره سر شرایط تازه‌ای توافق می‌کنند. نوع عروس وارد خانه شوهر و یکر است به حجله راهنمایی می‌شود. لحظه‌ای بعد، در حالیکه غریب شادی خانه را پر کرده، رقاصگان به هنر نمائی و نوازندگان به رامشگری پرداخته‌اند، داماد را نیز به اطاق مذکور می‌برند. اولین باری است که مرد جوان همسر خود را بی حجاب می‌بیند. اگر، تصادفاً دختر دوشیزه نباشد، مرد

با پرداخت پول مختصری، وی را از خانه خود می‌راند و این پول دادن بسیار معنی‌دار و به شدت توهین‌آور است. گاه نیز پیش از آنکه دختر فریب خورده را از خانه براند گوش و بینی او را می‌برد. «برعکس، اگر دختر باکره باشد، مدارک اثبات موضوع را توسط پیرزنی برای والدین دختر می‌فرستد و جشن سه شبانه روز ادامه دارد»^{۱۵}.

پدر شوهر روی عروس خود را نخواهد دید و بخصوص صدای او را نخواهد توانست بشنود، مگر آنکه قبلا هدیه‌ای که اغلب لباس یا پارچه و یاسکه‌ای طلا است به وی رونما داده باشد.

بدین‌طریق زندگی جدیدی برای زن جوان آغاز می‌شود اما هیچ چیز برای تأمین آینده زناشویی او وجود ندارد و شوهرش، هر وقت که خواست، می‌تواند او را طلاق گوید. ناتوانی مرد حلقه ازدواج را می‌شکند و خیانت به همسر جدائی پیش می‌آورد. عدم توافق اخلاقی نیز ممکن است به جدائی بکشد و در این صورت چنانچه مرد خواهان طلاق باشد باید مهریه زن را بپردازد و تجهیزیه او را به خودش برگرداند، ولی اگر زن چنین تقاضائی داشته باشد در اکثر موارد باید از مطالبات خود صرف‌نظر کند. به این جهت مردانی هستند که زن ثروتمند را به همسری می‌گیرند و بعد او را مورد آزار و شکنجه قرار می‌دهند تا وی دارائی خود را در خانه ایشان بگذارد و جان خود را به سلامت ببرد و به آزادی برسد. اما به هر صورت و به هر علت، مراسم طلاق با حضور قاضی و یا مالا و بدست او صورت می‌گیرد و تا او تأیید نکند این کار عملی نیست. اولین کار قاضی سعی در آشتی دادن است اما اگر توفیق نیافت و طرفین کاملاً مصمم بودند با ادای چند جمله عربی، که خاص طلاق است، کار را تمام می‌کند.

درحالیکه مرد می تواند بلافاصله پس از جدائی مجدداً همسر گیرد ، زن باید مدت سه ماه وده روز ، دور از هر مردی ، صبر کند تا چنانچه حامله بود نوزاد را به پدر وی بدهد. در این فاصله، حتی پس از آن نیز، ممکن است به علت عشق و یا خاطرات مشترک همسران جدا شده باز با هم ازدواج کنند. این ازدواج و طلاق سه بار پشت هم می تواند پیش بیاید و به قول **رافائل دومان کشیش**^{۱۶} «نه دفعه چهارم! زیرا با این کاری ثباتی میان دو طرف از اندازه بیرون خواهد شد. قانون اسلام فرمان می دهد که (پس از سومین طلاق) این زن با مرد دیگری ازدواج کند ، با وی سر و کار یابد ، سپس این مرد او را طلاق گوید . زن (پس از این) می تواند به سوی همسر اولش باز گردد . . . و گرنه خیر»^{۱۷} .

۲. موقعیت زنان^{۱۸}

شوالیه شاردن می گوید: «در ایران غیرت و حسد به اندازه اغلب کشورهای همسایه قوی است . . . ایرانیان غیرت کشی خود را بر اساس دلایل دیگری می دانند : می گویند که قانونگذار ایشان در بستر مرگ، به عنوان آخرین وصیت ، گفته است دین وزن خود را محافظت کنید . در ایران به مردان چنین آموخته اند که اگر کسی به نهانگاه زنان ایشان تنها نظری بیافکند و یا اگر خود به محل اقامت زنان همسایگان خود بنگرند ، حرمت خداوند ورستگاری خود ایشان در معرض خطر خواهد بود»^{۱۹} .

ایجاد حرم سرا به خاطر این است . «حرم» در عربی به معنای «چیز مقدس» است و آن چیز مقدس زن ، مسکن او و بالاخره هر چیزی

است که به وی مربوط می‌شود. پیترو دلاوال می‌نویسد: «به آن درجه که وقتی کسی بخواهد بگوید زنان فلان شیخ بزرگ از این طرف گذشته‌اند خواهد گفت حرم فلانی از اینجا عبور کرده است»^{۲۱}.

اما نام حرم فقط به زنان شاه و درباریان و نجبا و بزرگان اطلاق می‌شود زیرا لازمه آن تعداد زیادی زن و کنیز و غلام است. بنابراین اینکه تمام ایرانیان حرمی دارند صحیح نیست.

این «چیز مقدس» را در ایران چگونه نگهداری می‌کنند؟ می‌دانیم که از میان تمام مردان تنها شوهر و پدر و برادر و پسر و عم و دایی و پدر شوهر حق بی‌حجاب دیدن زن را دارند و این حق برای هیچ مرد دیگری موجود نیست. پس اگر بیگانه‌ای متوجه شود که حتی برادر شوهر حق دیدن زن را ندارد خواهد گفت که «در اینجا زنان، ... هر قدر هم که از طبقات پائین و فقیر اجتماع باشند، تحت مراقبت شدید قرار دارند»^{۲۱}. درجه غیرت‌کشی ایرانیان در مورد زنان خود بدان پایه است که، برخلاف ممالک دیگر مسلمان، مؤذن حق ندارد برای اذان گفتن تا آخرین نقطه مناره مسجد بالا رود زیرا با وجود بلندی و دوری آن نقطه از درون خانه‌ها، ایرانیان بیم دارند که زنانشان را به بینند. چون «با صورت مکشوف دیده شدن برای يك زن رسوائی بزرگی است»^{۲۲}. اما این ممنوعیت برای مردان وضع شده است و زنان، هر قدر هم که نسبت به هم بیگانه باشند، می‌توانند صورت بی‌حجاب یکدیگر را به بینند و از این طریق است که اکثر خارجی‌ان درباره زنان اطلاعات مفیدی بدست آورده‌اند.

به جز شوهر و خواجگان خاص حرم‌سرا هیچکس نباید به حرم

تزدیک شود. اگر حرم در باغ، درده و یا در کاروانسرای اقامت گزیده باشد، چنانچه مردی اشتهاً بخواهد از برابر اقامتگاه ایشان بگذرد، وی را با فریادهای بلند متوجه ممنوعیت عبور می‌سازند و مرد باید بلافاصله راه دیگری را انتخاب کند. اما اگر از بخت بد به راه خود ادامه دهد «همه برس او می‌ریزند بدون آنکه از این بابت مؤاخذه یا سرزنش شوند». دسترسی به اندرونی شاه تنها با عبور از سه اطاق ممکن است «مجاظین در رسوم خواجهگان حرم هستند و کسی مجاز نیست که به این در حتی نظری بیافکند. در حقیقت می‌بایستی برای دیدن آن در بالای همه چیز قرار گرفت زیرا در پس پیچ و خمهایی مخفی شده است که عمداً کار گذاشته‌اند تا کسی نتواند آنرا کشف کند»^{۲۳}. شاردن می‌نویسد «مردی مسن، صاحب مقام و مشهور» را به چوب بستند زیرا اجازه داده بود چند تن از نوکر بیچگان آنقدر پیش روند که در سوم را به‌یینند.

زنان ایرانی به ندرت، آنهم شبانه و تنها برای انجام امور مهم و یا دید و بازدید، از خانه بیرون می‌روند. تنها زنان طبقات پائین اجتماع به‌گرمابه‌های عمومی می‌روند و برای زنان دیگر حمام در خانه مهیاست. اغلب هنگام عبور از کوچه و بازار سوار بر اسب هستند و در پیش و پس ایشان نوکرانی راه می‌روند که عابرین را کنار می‌زنند و راه باز می‌کنند. گاهی نیز بانوان ایرانی، خواه برای مدتی، خواه برای شکار و هواخوری، به دشت و صحرا می‌روند. برای این سفرها و یا برای مسافرت‌های بزرگ یا بر اسب می‌نشینند یا اینکه در درون کجاوه‌ها، بر پشت قاطر یا شتر، قرار می‌گیرند. کجاوه‌ها به شکل دو قفس پوشیده از پارچه‌های ضخیم در دو طرف چارپا قرار دارند. چارپاداران، پس از آنکه کجاوه‌ها را بستند، باید

چارپایان خود را ترك گویند تا خواجگان بتوانند بانوان را در کجاوه بنشانند و پرده‌ها را بیاندازند و همراه کاروان به حرکت درآیند. دسراسر مسیر، مردان بیگانه باید از سر راه کاروان حرم دور شوند و به آن نگاه نکنند. اگر کاروان حامل بانوان حرم‌شاهی باشد باز موضوع فرق می‌کند. اگر شاه نیز همراه کاروان باشد، در اینصورت اغلب برای شکار می‌روند و هر يك از بانوان براسی نشسته است و باشاهین خود و کمان و تیر و سایر لوازم شکار در حرکت است. اگر شاه همراه کاروان نیست، سفر به منظور گذراندن چند روزی در قصور بیلافی صورت می‌گیرد و بانوان در درون کجاوه‌های مجلل، با پرده‌های زربفت و یا از مخمل ابریشمین قراردادند. روز پیش از حرکت، نوکران خاص، به‌عنوان قرق‌چی، قرق روز بعد را به تمام روستاهای مسیر اعلام می‌کنند. کلیه گزارش‌گران قرن هفدهم در این مورد همصدا هستند که تمام ساکنان مرد بالاتر از هفت سال، باید يك فرسنگ از مسیر حرم دور شوند و تا پایان قرق اعلام نکرده‌اند است به خانه‌های خود باز نگردند و این دستور برای شب یا روز، هوای خوش یا طوفانی لازم الاجراست. وای به حال کسی که در ساعات قرق، حتی از دور، به وسیله نوکران و خدمه حرم دیده شود؛ نوکران ملازم دستور دارند آنقدر او را با چوب بزنند تا بمیرد. اتفاق افتاد که مردی پیر و سنگین‌گوش در خواب بود و صدای نوکران و خواجگان دربار را که با تمام قوا فریاد «قرق، دور شو، کور شو» سر داده بودند شنید؛ بیچاره در خواب بود که نوکران سر رسیدند و او را در زیر ضربات چوب کشتند: «... به سبب فکری که تمام ساکنان مشرق زمین دارند مبنی بر اینکه هیچ جنایتی نسبت به شاه یا يك فرد دیگر، بزرگتر از این نیست که زن او

را بی حجاب به بینند»^{۲۴}. برخی از اوقات «باهمان پرده‌هایی که چادرهای خود را از آن می‌سازند، دو طرف راه را می‌بندند؛ این پارچه‌ها را روی ستون‌هایی می‌گسترانند و به این طریق دیوارهایی می‌سازند که مانع دیدن زنان از دور و نزدیک می‌گردد»^{۲۵}. اما زنانی که در روستاهای مسیر حرم سکونت دارند آزادند که به دیدار بانوان حرم بشتابند و منبع اطلاعات نیز همین زنان تماشاگرند. همراهان بانوان تنها خواجگانی هستند که خاص خدمت به حرم می‌باشند. شاه، اغلب اوقات، نیمساعت زودتر از زنان از مسیر می‌گذرد و گاهی نیز همراه کاروان ایشان است. در این موقع زنان حجاب خود را به کناری می‌زنند و در تمام مدت سفر می‌گویند و می‌خندند و به تفریح می‌پردازند. منطقه شکار به شدت زیر نظر و خالی از اجنبی است.

قرق را گاه در پایتخت، یعنی شهر اصفهان، نیز اعلام می‌کنند و در این صورت «دره‌هوائی که باشد، باید مردان خانه‌های مسیر را ترك کنند و اگر دوستی در محلات دور دست نداشته باشند که به خانه‌وی پناه برند، گریز به سوی کوه‌های اطراف مطمئن‌ترین راه حل برای ایشان است»^{۲۶}. خوشبختی مردم اصفهان در اینجاست که حرکت زنان حرم اغلب در شب صورت می‌گیرد.

شاهزادگان، حاکمین و بزرگان ولایات نیز در مورد حرم خود به همین ترتیب عمل می‌کنند. غیرت‌کشی مردان در ترکیه و بسیاری دیگر از کشورهای آسیائی شبیه ایرانیان است. به هنگام جنگ، زنان هرگز به دست دشمن نمی‌افتند و خواجگان دستور دارند که در مواقع شکست و عقب نشینی سر ایشان را از تن جدا سازند. موضوع بخاک سپردن زنان،

در نظر خارجیان، از همه عجیب‌تر است: «برای آنکه حاضران جسد را در وقت تدفین نبینند، در اطراف گور چادری برپا می‌دارند»^{۲۷}.

آنچه در فوق به نظر رسید خلاصه مطالبی است که ییکانگان درباره حسد و غیرت‌کشی مردان ایرانی ذکر کرده‌اند. حال به بینیم موقعیت زنان در داخل «سرای» که در آنجا بقول راسین «آنهمه رقیب باهم محبوسند و تمامی ایشان، در بیکاری همیشگی خود، جز اینکه خوش آیند و محبوب شدن را بیاموزند کاری ندارند»^{۲۸} چگونه است.

در خانه مردان عادی ایران، اندرون، یعنی محل سکونت زنان، دارای اثاث‌البیت محقری است زیرا جز شوهر و مرد خانه کسی را به آنجا راه نیست. اما در خانه بزرگان، گشاده دستی مردان در فراهم آوردن انواع وسایل راحتی زنان برای ایشان گران تمام می‌شود: «البسه فاخر مدام تازه می‌شود، عطریات به فراوانی به مصرف می‌رسد و چون زنان در پرناز و نعمت‌ترین و لطیف‌ترین حالات شهوانی تربیت و نگهداری می‌شوند تمام هم‌خویش را صرف بدست آوردن وسایلی می‌کنند که نوازشگر شهوات ایشان است و در این راه کوچکترین توجهی به سنگینی مخارج ندارند»^{۲۹}.
حرم‌سرای پادشاه زیباترین، پرشکوه‌ترین و شهوت‌انگیزترین اندرون‌هاست زیرا قسمت اعظم زندگانی شاه در آن می‌گذرد. «می‌گویند که نظم و سکوت و فرمانبرداری حرم غیر قابل درک است»^{۳۰}.

خدمت و اداره نظم حرم‌سرا بر عهده خواجگان سیاه پوست است و سرپرستی این «موجودات بدشکل و وهم‌انگیز» با خواجه پیری است که «داروغه» اش می‌خوانند. رئیس خواجه‌ها دستیارانی دارد که هر یک بر قسمتی از حرم نظارت می‌کنند و هر یک از این دستیاران دارای زیردستانی

از نوع خواجگان خدمتگزار، نکهبانان، کنیزکان خدمتکار، نوکر بچگان و غلام زادگان است. نکهبانان از سه طبقه تشکیل یافته‌اند: خواجگان سفید پوست که اکثر ایشان از منی، گرجی یا چرکس می‌باشند و مأمور نکهبانی بیرون حرمسرا هستند؛ خواجگان سیاه پوست که مراقبین راه‌روهای درونی حرم سرا را تشکیل می‌دهند و بالاخره دختران و زنانی که به عنوان کنیز یا زن صیغه‌ای خدمت می‌کنند. این زنان و دختران، که برخی از ایشان به افتخار همبستر شدن با شاه نیز می‌رسند، باید در اطاق انتظار و یا اطاق مجاور خوابگاهی که شاه شب را با سوگلی خود در آن بسر می‌برد نکهبانی بدهند. این زنان، در گروه‌های شش نفری مسلح، سراسر شب را بایستی بیدار بمانند.

در نمایشنامه آژزیلای پیرگرنی، سپیتری دات به خواهر خود جملات زیر را می‌گوید که در مورد دربار قرن هفدهم ایران نیز صادق است:

«اگر شما را به همبستری خود مفتخر می‌سازد»

نایسندیدگی (موضوع) به يك اندازه است»

«(زیرا) افتخار آن میان آنهمه رقیب تقسیم می‌گردد»

«تمامی (زنان) دارای عنوان ملکه نیستند»

«اما زنجیرهای همه ایشان یکی است»

«و همگی، اگر بی‌پرده گفته شود،»

«در خدمت لذات او هستند بی آنکه در امپراطوری وی شریک

باشند»^{۳۱}

در حرم شاه تنها يك ملکه وجود دارد اما شاید صدها همسر و

متعّه و کنیز نیز زندگی می‌کنند که به تناسب احترام خانواده خود، یا

تعداد دفعاتی که شاه به ملاقات ایشان می‌رود و یا اینکه از شاه فرزندان داشته باشند با ایشان رفتار می‌شود. ملکه، که معمولاً همسر اول و مادر ولیعهد است، تنها زنی است که با شاه همسفره می‌شود. شاهزاده‌خانها و یا دختران بزرگان کشور که در حرم بسر می‌برند کمتر مورد عنایت شاه هستند. در عوض دختران گرجی و ارمنی و امثال آنها، که به مناسبت زیبایی اندام از طرف حکام به دربار تقدیم شده‌اند از الطاف مخصوص شاه برخوردارند. هر يك از این زنان دارای خدمه مخصوص و اطاقهای شخصی هستند و برای خرید لباس و به عنوان پول جیب حقوق ماهانه‌ای دریافت می‌دارند. غذای ایشان را آشپزخانه دربار تأمین می‌کند. هر زنی می‌کوشد که از شاه فرزندی داشته باشد تا آینده مطمئنی را برای خود تأمین کند. برای داشتن فرزند به هر کاری که صلاح بداند دست می‌زند حتی اگر لازم باشد پوست اضافی بدن طفل را که هنگام ختنه بریده‌اند می‌خورد^{۳۲} و گر نه این خطر وجود دارد که به شخصی مورد عنایت شاه بخشیده شده و یا چنانچه مورد بی‌مهری و شایسته‌تنبیه باشد به یکی از افسران جزء داده شود. در واقع، هیچیک از اعضای حرم جرأت سرکشی و یا مقاومت ندارد زیرا، در صورت لزوم، «ضربات چوب‌مجانگی است و در بالای سر آنها داروغه‌ایست که به فرمان شاه، آنها را برای شما حساسی آتش و لاش می‌کند، روی صندوقی به رو دراز می‌کند و سپس پشت آنها را تحت ضربات شدید چوبهای سخت قرار می‌دهد»^{۳۳}.

بنابراین طبیعی است که برخی از این زنان ترجیح می‌دهند به سر بازی یا قراولی به زنی داده شوند تا آزادی را بدست آورند و از این قفس طلائی نجات یابند.

شاه، در جوانی، تنها به فکر لذایذ جسمانی است و زنان همگی کم و بیش از نوازش‌های او بهره‌مند می‌شوند. اما به محض آنکه به سن سی یا سی و پنج سالگی رسید به امور سلطنت می‌پردازد و تنها سه یا چهار تن از زیباترین زنان را برمی‌گزیند. زنان دیگر که از عشق، «آنچه که بیش از هر چیز میل به آن دارند»، محروم شده‌اند و محکوم به زندگی در اطاق اختصاصی خود، در میان غلام بیجان و چند خواجه سیاه پوست هستند، فرصت دارند علیه جان شاه، که این لذت مختصر را از ایشان دریغ داشته است، دست به توطئه بزنند. اگر شاه زندگی را بدرود گوید، زنان این شبه‌آزادی را نیز، که گاه موجب تسکین خاطرشان بود، از دست می‌دهند. شاهی که تازه بر تخت نشسته حرم تازه‌ای خواهد داشت و زنان حرم سابق چاره‌ای جز این ندارند که به انتظار مرگ یا هر خلاصی دیگری بنشینند.

میان زنان حرم، حسادت به حد نهایت است و هر زنی می‌کوشد تا رقیب‌را با ایراد اتهام یا برملا کردن گناهان و اشتباهاتش از میان بردارد. بنابراین همیشه عده‌ای علیه عده‌ای دیگر مشغول دسیسه چینی هستند و در ضمن دقیقاً از جانب مراقبین حرم تحت نظر می‌باشند تا در انجام نقشه‌های خود توفیق نیابند. دیگر از وظایف مراقبین داخلی حرم اینست که مانع تکرار زیاد دید و بازدیدهای انفرادی در میان زنان حرم شوند. زیرا چون تعدادشان زیاد است و نوبت همبستری باشوهر دیردیر به ایشان می‌رسد ممکن است برای تسکین آتش شهوت به وسایل دیگری متوسل شوند: «زنایکه در حرم‌سرا بوده‌اند، درباره آتش شوقی که دختران حرم به هنگام عشق‌بازی با یکدیگر از خود نشان می‌دهند مطالب شگفت‌آوری

روایت می‌کنند»^{۳۴}. در میان خواجگان حرمسرا نیز افرادی پیدا می‌شوند که چون قطع نسل دقیقاً در مورد ایشان انجام نگرفته است قادر به رضای شهوت زنان، به خصوص زنانی که محروم از عشقبازی در داخل حرم زندگی می‌کنند و در آتش تمنا می‌سوزند، می‌باشند. و علیرغم تمام خطرهایی که در این راه وجود دارد وجود رابطه میان خواجگان و بانوان نادر نیست. این روابط با افسران جزء دربار نیز برقرار می‌شود.

در کتاب هزار و یکشب^{۳۵}، شاه زنان چنین می‌گوید: «چقدر در اشتباه بودم که گمان می‌کردم سیه روزی من منحصر به فرد است! مسلماً سر نوشت اجتناب ناپذیر تمام شوهران اینست، چون سلطان، برادرم، ... نتوانست از آن بگریزد».

سزای خیانت بسیار شدید است. اگر بدکاران در حال ارتکاب جرم غافلگیر شوند بی‌درنگ کشته خواهند شد و قاضی حق تعقیب و تنبیه قاتل را ندارد. روسپی‌گری در ایران مجازات‌های وحشت‌آور دارد مثلاً مادری را که دخترش را وادار به خود فروشی کرده بود از بالای برجی به زمین انداختند. اما برای گناهان دیگر، قاضی به ندرت زنان را به مجازات مرگ محکوم می‌کند. ایرانیان می‌گویند «که خون زنان برای کشور بدشگون است فقط باید ایشان را خوب محافظت کرد تا کار به این پایه نرسد»^{۳۶}. وقتی کشتن زنی اجتناب ناپذیر باشد، او را در چادری می‌بپچند تا کسی وی را بی‌حجاب نبیند.

با آنکه مقام زن در ایران مانند «صفر در مقابل اعداد» است و به سختی در پرده نگهداری می‌شوند، مردان احترام فراوانی برای ایشان قایل هستند. نفوذ زنان در دربار شکفت آور است. هنگامی که الحاح و

اصرار درباریان در مورد نجات جان يك محكوم تیره بخت، به جایی نمی‌رسد، مداخله و وساطت زنان اغلب در شاه اثر می‌کند و محکوم نجات می‌یابد. **کابریل دوشینون** کشیش می‌نویسد: « بارها شنیدم که گفته‌اند قاضیان به دستور زنان خود عمل کرده‌اند (زیرا) طرفین دعوا مهارت آنرا داشته‌اند که بکمک هدایا از همسران قضات تقاضای وساطت کنند و از این راه به آسانی نظر موافق شوهرانشان را بدست آورند»^{۳۷}.

بندرت دیده می‌شود که زنان در داخل منزل مشغولیتی جدی داشته باشند زیرا کارهای خانه را خدمتکاران انجام می‌دهند و لوازم مصرفی و آنوقه را شوهر تهیه می‌کند و زن در هیچیک از این دو کار کوچکترین دخالتی ندارد. کارشان در سراسر روز اینست که در رختخواب، روی فرش، دراز بکشند و غلیان دود کنند و کنیزکان خردسال را وادارند که تن ایشان را آنقدر بمالند تا به خواب روند. این بیکاری را می‌توان به طرز فکر شوهرانشان نسبت داد که گمان می‌کنند « زن تنها برای لذت دادن و فرزند زادن خوبست»^{۳۸}.

نتیجه این بیکاری پرورش زنانی است بی‌هنر و بی‌عقل و هوش که تنها در اندیشه لذایذ جسمانی هستند. مسلماً بعضی از زنان نیز « در گلدوزی و سوزن‌کاری، که بسیار خوب انجام می‌دهند، کوشش می‌کنند» اما، مانند همه زنان، به اینان نیز «غذای کاملاً حاضر، و گاهی لباسهای آماده» داده می‌شود، «همانطور که باکودکان رفتار می‌شود»^{۳۹}.

بعضی از حکام و بزرگان کشور دختران خود را به‌دربار می‌فرستند تا طرز زندگی در حرم را فرا گیرند. اگر نوشته‌سانسون کشیش را باور بداریم، این دختران از تربیت خوبی برخوردار خواهند شد: «به‌ایشان

سواری می‌آموزند، ... استفاده از تیر و تفنگ، شکار آهو، نقاشی، آواز، رقص، نواختن آلات موسیقی را یاد می‌گیرند. در حرم شعر و تاریخ و ریاضیات به ایشان آموخته می‌شود. برای آنکه اقامت ایشان در داخل حرم مطبوع باشد، از همه وسایل استفاده می‌شود^{۴۰}. دختران، پس از اتمام این دوره کارآموزی، همسر درباریان می‌شوند و تأمین جهیزیه ایشان با شاه است.

این خلاصه مطالبی است که درباره وضع زنان ایران، تا اوایل قرن هیجدهم میلادی، در آثار نویسندگان خارجی و به خصوص فرانسویان می‌خوانیم^{۴۱}. اما بدون شناختن خواجهگان حرم، نقش و اهمیت آنان، قضاوت در مورد زندگی زنان آن عصر ایران، چنانکه شاید و باید، ممکن نخواهد بود.

۴. خواجهگان حرم

به نظر شاردن «غیرتی که مردان، در خاور زمین، نسبت به زنان خود دارند، باعث این اختراع بی‌رحمانه و خلاف طبیعت (یعنی) خواجه درست کردن شده است»^{۴۲} و به راستی هم برای انجام خدمات زنان، در داخل حرم، شرقی‌ها راه‌حلی بهتر از تربیت و یا استخدام خواجه نیافته‌اند. خواجهگان، در اوان کودکی، با مبلغی پول که به پدر و مادرشان داده شد، از آغوش خانواده‌ها جدا شدند، سپس با يك عمل جراحی از مردی محروم گشتند و به خانه‌های بزرگان برده شدند تا برای خدماتی که در آینده از ایشان انتظار می‌رود تربیت شوند. کسی که خواجه را خریده، ارباب، سرور، مالک و اختیار دار سرنوشت اوست و مجاز است او را آزاد کند،

بفروشد، شلاق بزند یا بکشد. نامی که خواجه دارد همان است که سرورش روی او گذاشته است و تابع دینی است که او دارد. اغلب خواجهگان نمی‌دانند از کدام خانواده‌اند و به چه کشوری تعلق دارند.

خواجهگان را می‌توان از نظر رنگ پوست به سه دسته تقسیم کرد: سفید پوست‌ها که اکثر ارمنی و گرجی و چرکسی هستند، دارندگان پوست تیره و قهوه‌ای رنگ که بیشتر از شبه جزیره هند آمده‌اند و بالاخره سیاهان که از مردم آفریقا و به خصوص حبشه می‌باشند.

دسته اول، یعنی خواجهگان سفید پوست، به علت زیبایی اندام ناچارند در خارج از حرم به خدمت بپردازند و دور از نظر زنان اندرون قرار گیرند چه در غیر اینصورت ممکن است مقایسه صورت و اندام ایشان با شوهر زنان، نتایج نامطلوبی در داخل حرم به وجود آورد. بنابراین هرگز به درب اندرون نباید نزدیک شوند جز آنکه سرورشان ایشان را به آنجا بخواند.

از میان خواجهگان تیره رنگ یاسیاه، آنان که جوان‌تر و زیباروترند به عنوان غلام بچه یا کشیک‌چی در خارج از اندرون به خدمت مشغولند در حالی که پیرترین و زشت‌ترین و سیاه‌رنگ‌ترین و خلاصه وحشت‌آورترین ایشان خدمت بانوان را در داخل حرم برعهده دارند. نظر به اینکه خوشی و سعادت ایشان به خوشی سرورشان بستگی دارد و زندگانی ایشان در دست اوست، تمام امکانات خود را به کار می‌برند تا رضایت و مرحمت او را به خود جلب کنند و همیشه می‌کوشند تا دستورات او را به بهترین وجهی اجرا کنند. عادی‌ترین شغلی که به ایشان ارجاع می‌شود نگهبانی و مراقبت زنان است. هر مردی که چندین زن داشته باشد، بایستی

چند خواجه سیاه نیز برای خدمت آنان بخرد. خلاصه اینکه خواجه از اجزای اجتناب ناپذیر حرم سرا است.

اما وظایف خواجهگان به این حد محدود نمی‌گردد و درخانه‌های بزرگان، به خصوص در دربار شاه، خواجهگانی می‌توان یافت که قادر به انجام وظایف و تقبل مشاغل دیگر نیز می‌باشند. مثلاً از جمله خواجهگان سفیدپوستی که محافظین شاه را تشکیل می‌دهند، خواجه‌ای است که هرگز از شاه دور نمی‌شود جز در حرم سرا که وی را حق ورود به آن نیست مگر آنکه شاه او را به آنجا فرا خواند و یا به همراه خود به آنجا ببرد. این خواجه سوگلی، که رئیس خواجهگان و از همه ایشان سالخورده‌تر است مهترباشی نام دارد. جعبه طلائی کوچکی پر از دستمالهای عطرآگین به کمرش بسته است که در صورت احتیاج شاه، هر بار یکی از آنها را، به وی تقدیم می‌کند. مهترباشی مورد احترام و اعزاز بزرگان کشور و بانوان حرم است و همیشه هدایای فراوانی از هر جانب به وی می‌رسد. زیرا چون اغلب در خلوت همراه شاه و مورد اعتماد فراوان اوست نفوذ کلامش در او بسیار است و می‌تواند له و یا علیه هر کس مطالبی به شاه بگوید و حتی اتخاذ مهمترین تصمیم‌ها را نیز به‌شاه تلقین کند. مهترباشی مردی ثروتمند، اما خسیس، و مانند بیشتر خواجهگان فرو طبع و دورو است و با آنکه می‌داند که پس از مرگ او تمامی ثروتش در اختیار شاه قرار خواهد گرفت از انباشتن پول و مال لحظه‌ای غافل نیست.

خزانة سلطنتی، لباسهای شاه و اشیای گرانبهای دربار به‌خواجه‌ای سپرده شده‌است که چند تن از هم جنسانش او را دست‌یاری می‌کنند. از هر مبلغی که وارد خزانة و یا از آن خارج می‌شود چند درصد به نفع

خود می‌گیرد. این خواجه است که نامه‌ها و فرامین را برای توشیح و مهر شدن به داخل حرم و به حضور شاه می‌برد. شاردن می‌نویسد: «این وحشی‌ترین، خشن‌ترین و زشت‌ترین فردی است که انسان ممکن است به‌بیند؛ مدام در حال غرولند و همیشه عصبانی است، جز در حضور شاه». در خانواده‌های بزرگ، معلمین خانگی اطفال از خواجهگان هستند و شاهزادگان و فرزندان درباریان نیز تابع این قاعده کلی و دارای معلم و لاله و مربیان خواجه می‌باشند که مسئولیت آموزش و پرورش آنان را برعهده دارند. هنگامی که ولیعهد به سلطنت می‌رسد لاله خود را به مقام بالاتری، که با محبت و احترامش نسبت به او بی‌تناسب نیست، ترفیع می‌دهد.

قدرت خواجهگان در ایران بسیار زیاد است. شاه دارای يك جلسه مشورتی خصوصی است که تنها از خواجهگان تشکیل یافته است. سانسون کشیش می‌گوید: «در این شورا نسبت به مهم‌ترین امور دولتی اتخاذ تصمیم می‌شود... خواجهگان اشخاص با فکری هستند و شاه به وفاداری ایشان متکی است». شاه با ایشان به تفریح و شوخی می‌پردازد و بسیار خودمآبی صحبت می‌کند. اغلب مردم، با در نظر گرفتن نفوذ زنان در شوهرانشان و اقتداری که خواجهگان بر روی زنان حرم دارند، برای موفق شدن در کارهای مهم می‌کوشند تا با کمک هدایا نظر موافق خواجهگان را جلب کنند^{۴۵}. شوالیه شاردن گمان می‌کند که خواجهگان بر ایران حکومت می‌کنند و «فرمانروایان واقعی این کشورند زیرا در تمام خانواده‌های بزرگ اعتماد رئیس خانواده را به خود جلب کرده‌اند و از آن‌رو محافظت اموال و اداره امور عمده زندگی صاحبانشان به ایشان واگذار شده است»^{۴۶}.

اما علیرغم اقتداری که خواجگان دارند و نیز با وجود آنکه گاهی قادر به «لذت بخشیدن و لذت بردن در مرادۀ با زنان»^{۴۷} هستند، زنان «به حد مرگ از ایشان تنفر دارند» و شاید به مناسبت همدردی با زنان ایرانی است که نویسندگان قرن هفدهم اروپا ایشان را «اسرار آمیز، ظاهر ساز، دورو، پست، حيله گر، بی اعتقاد و دروغگو، سنگدل، انتقامجو، بی رحم، فرو طبع، وزغ رو، متعفن، سیاه زشت، وحشت انگیز از نظر قیافه، بدهیبت، نیمه مرد، اخته شده، از بیخ بریده و غیره» توصیف کرده اند.

یادداشت ها

- ۱- سفرنامهٔ ادام اوناریوس، جلد دوم، کتاب پنجم، صفحهٔ ۸۳۹.
- ۲- کتاب رافائل دومان کشیش، صفحهٔ ۱۲۳.
- ۳- سفرنامهٔ اوناریوس، جلد دوم، کتاب پنجم صفحه ۸۵۵.
- ۴- سفرنامه شاردن، جلد سوم، صفحه ۳۸۴.
- ۵- مأخذ پیش، جلد اول، صفحات ۲۲۸ و ۲۲۹.
- ۶- مأخذ مذکور در یادداشت شماره ۳.
- ۷- صحنه چهارم از پردهٔ اول و صحنه اول از پردهٔ دوم.
- ۸- سفرنامه لئوپرگابریل دوشینون، جلد اول، صفحه ۱۰۶.
- ۹- سفرنامه کرنلی دو بروئن، کتاب چهارم، صفحه ۲۶۰.
- ۱۰- در صفحه ۱۱۱ از جلد اول کتاب لئوپرگابریل دوشینون چنین می خوانیم، «... بعضی از ایشان ... برای نشان دادن علاقه خود به معشوقه، با تیغ بازوی خود را می برند و با این حالت در برابر معشوقه ظاهر می شوند. بانوان، به منظور ابراز لطف، جامه ها یا نوارهای ابریشمین مخصوص بستن زخم برای ایشان می فرستند و کسانی که بیشتر از این نوع هدایا نشان می دهند محبوب تر به حساب می آیند» ... «این مردم خشن، برای نمایش میزان عشق خود، اغلب آتش و یا آهن بکار می برند».
- ۱۱- کتاب رافائل دومان کشیش، صفحه ۱۱۵.

- ۱۲- صحنه پنجم از پرده اول و صحنه چهارم از پرده سوم .
- ۱۳- در قرن هفدهم ، ترتیب انتخاب همسر در فرانسه بهتر از ایران نبود و ازدواج ، نه به خاطر وجود رابطه عشقی ، بلکه برحسب اراده والدین و برای رفع مشکلات مالی و یا خانوادگی صورت می گرفت .
- دانیل مورنه** می نویسد : «هرگاه در زندگی و آثار نویسندگان به گردشی بی پایان دست زنیم ، حتی يك نمونه نخواهیم یافت که ازدواجی بلا مانع ، با آزادی انتخاب و بر اساس عشق صورت گرفته باشد . زناشویی معامله ای است که به پدر و مادر مربوط است و عشق را فقط به طور تصادفی و درجائی که انتظارش نمی رود می توان دید» . صفحه ۳۶ از کتاب «تاریخ ادبیات کلاسیک فرانسه (۱۶۶۰ تا ۱۷۰۰)» ، چاپ پاریس ، ۱۹۴۲ .
- ۱۴- سفرنامه **اولتاریوس** ، جلد دوم ، صفحات ۸۴۴ تا ۸۴۵ .
- ۱۵- مرجع قبل ، صفحه ۸۴۶ . در مورد حرمت بی همسر زیستن در اسلام ، مراسم ازدواج (که به طور عجیبی با تشریفات ازدواج از بک با فاطمه - در نامه های ایرانی - شباهت دارد) ، حرمت ازدواج با محارم و مطالبی از این قبیل در صفحات ۲۲۵ تا ۲۴۰ از جلد اول سفرنامه **شاردن** مطالب جالبی وجود دارد .
- ۱۶- کتاب **رافائل دومان** کشیش ، صفحه ۱۲۱ .
- ۱۷- درباره روابط زناشویی ، عمده روایات را در مردراک زیر می توان یافت : **گابریل دوشینون** کشیش ، جلد اول ، صفحات ۱۰۵ تا ۱۰۸ و ۱۱۱ تا ۱۱۳ - **اولتاریوس** جلد دوم ، کتاب پنجم ، صفحات ۸۳۹ تا ۸۵۵ - **گرنلی دو بروئن** ، کتاب چهارم ، صفحات ۱۹۲ تا ۱۹۶ و ۲۰۶ - **رافائل دومان** کشیش ، صفحات ۱۱۵ تا ۱۲۵ - **تاورنیه** ، جلد اول ، کتاب پنجم ، صفحات ۳۸۴ و ۳۸۵ - **آنتوان فلان** ، در **هزار و یکشب** ، دو جلدی ، چاپ ۱۷۰۴ پاریس ، جلد اول ، متن و یادداشت های صفحات ۲۹ و ۳۰ و ۱۶۸ - **شاردن** ، جلد اول ، صفحات ۲۲۹ تا ۲۴۰ .
- ۱۸- اکثر خارجیان نتوانسته اند درباره زندگی خصوصی ، موقعیت اجتماعی و مشغولیت های زنان ایران اطلاعات دقیقی بدست دهند زیرا وسیله کسب اطلاع در دست نداشتند از اینجهت که ایشان بیگانه بودند و حرم دور از دسترس همه بود . **شوالیه شاردن** در صفحه ۲۵۲ از کتاب « **تاجگذاری سلیمان سوم** » می نویسد : «تنها کسانی که می توانند خبری از حرم بدهند یا زنانه که از يك فرسنگی نمی توان به ایشان نزدیک شد و یا خواجگانی که برقراری ارتباط با ایشان از تماس با اژدها شوارتری است . اما با همین ها نیز صحبت در این مغوله آنچنان است که گوئی قلب ایشان را از

جا می‌کنند. برای به‌حرف در آوردن ایشان مهارت فراوان باید بکار بست، تقریباً به‌همان‌گونه‌که مارها را درهند اهلی می‌کنند تا سوت بکشند و برق‌ص در آیند.

- ۱۹- جلد سوم سفرنامه شاردن، صفحه ۳۸۴.
- ۲۰- جلد دوم سفرنامه پیترودلاوال، صفحه ۱۴۱.
- ۲۱- کتاب رافائل دومان کشیش، صفحه ۹۵.
- ۲۲- کتاب چهارم از جلد اول سفرنامه تاورنیه، صفحه ۳۵۱.
- ۲۳- جلد اول سفرنامه شاردن، صفحه ۳۳۹.
- ۲۴- جلد دوم از کتاب پیترودلاوال، صفحه ۳۷۹.
- ۲۵- شاردن، «تاجگذاری سلیمان سوم»، صفحه ۲۶۸.
- ۲۶- کتاب پنجم از جلد اول سفرنامه تاورنیه، صفحه ۴۸۶.
- ۲۷- جلد سوم از سفرنامه شاردن، صفحه ۳۸۴.
- ۲۸- پیش‌گفتار دوم از نمایشنامه «بازاره» (بایزید).
- ۲۹- جلد سوم از سفرنامه شاردن، صفحه ۷۵.
- ۳۰- مأخذ پیش، صفحه ۳۸۷.
- ۳۱- صحنه اول از پرده دوم.

۳۲- مسلمانان دستور دارند که فرزندان ذکور خود را در اوآن کودکی ختنه کنند. ژان دو تونو (در صفحات ۷۵ و ۷۶ از جلد اول سفرنامه‌اش) می‌نویسد: «گمان می‌کنند مردی که ختنه شده است برای زاد و ولد مناسب‌تر است؛ و برآستی اعراب پوستی چنان بلند بر روی آلت خود دارند که اگر آنرا نیرند ایشان را بسیار ناراحت خواهد کرد و در میان ایشان کودکانی دیده می‌شوند که پوست آلت آنان بسیار دراز و آویزان است علاوه بر اینکه ... هنگام دفع میزاب چند قطره‌ای همیشه ممکن است در آن‌نگه دارند که باعث چرک و آلودگی می‌شود». رافائل دومان کشیش (در صفحه ۷۷ کتاب خود) می‌گوید: «آرایشگری را احضار می‌کنند که بدون تشریفات کمی از انتهای آن را می‌برد ... معمولاً قسمت بریده‌شده را پیش‌مرغان می‌اندازند... بعضی از زنان نازا به امید بچه‌دار شدن آنرا می‌خورند».

۳۳- صفحه ۲۷ از کتاب رافائل دومان کشیش- جمله اصلی رافائل دومان چنین است: «سپس کلاه خود سنگین شکنجه را براو می‌گذارند و با کمک اهرمی و با ضربات شدید سرش را در آن می‌فشارد» اما چون شکنجه مزبور خاص سر بازان اسپانیا در قرون قدیم بود فکر کردیم مراد نویسنده از اصطلاح کلاه خود اسپانیائی برجستگی‌های

نشیمن تمبیه شونده بوده است. امیدواریم خوانندگان دانشمند این تعبیر را مورد عفو قرار دهند.

۳۴- صفحه ۳۹۰ از جلد سوم سفرنامه شاردن.

۳۵- صفحه ۶ از جلد اول هزار و یکشب، ترجمه آنتوان کلان.

۳۶- صفحه ۴۲۱ از جلد سوم سفرنامه شاردن.

۳۷- صفحات ۶۲ و ۶۳ از جلد اول کتاب گابریل دوشینون کشیش.

۳۸- صفحه ۳۹۱ از جلد سوم سفرنامه شاردن.

۳۹- مأخذ پیش.

۴۰- صفحات ۸۷ و ۸۸ از کتاب سانسون کشیش.

۴۱- برای خواندن مهمترین گزارشهایی که در مورد زنان ایران در عصر صفویه نوشته شده است بهمدارک زیر رجوع فرمائید: کتاب سانسون کشیش، صفحه ۵۳ و صفحات ۸۳ تا ۸۸؛ سفرنامهٔ ادام اولثاریوس، جلد دوم، کتاب چهارم، صفحه ۷۳۸ و صفحات ۸۴۹ تا ۸۵۱؛ دکتر قرانسوا برنیه، جلد دوم، صفحه ۲۲۲؛ پل لوکا، جلد دوم، صفحات ۷۶ و ۱۰۲؛ کرنلی دو پروئن، کتاب چهارم، صفحات ۲۴۸ و ۲۴۹؛ گابریل دوشینون کشیش، جلد اول، صفحات ۶۲ تا ۶۳ و ۱۰۷ تا ۱۰۸؛ رافائل دومان کشیش، صفحات ۲۷، ۲۸، ۷۷، ۹۵ و ۱۰۷؛ ژان دو تونو، جلد اول، صفحات ۴۸، ۷۵، ۷۶ و جلد دوم، صفحات ۱۷۷، ۱۸۸ و ۲۱۱؛ پیتر و دلوال، جلد دوم، صفحات ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۰۷، ۳۷۸، ۳۷۹ و ۵۲۴؛ سفرنامه تاورنیه، جلد اول، کتاب چهارم، صفحه ۳۵۱ و کتاب پنجم، صفحات ۴۸۶ تا ۴۹۵، ۵۶۰، ۵۷۲ و ۵۷۳؛ ژان شاردن، تاجگذاری سلیمان سوم، صفحات ۲۱۴، ۲۵۲، ۲۶۸ و سفرنامه، جلد اول، صفحه ۳۳۹ و جلد سوم، صفحات ۳۴۴، ۳۶۹، ۳۸۴، ۳۹۳ و ۴۲۱.

۴۲- صفحه ۳۹۶ از جلد سوم سفرنامه شاردن.

۴۳- صفحه ۳۵۷ از مأخذ فوق.

۴۴- صفحه ۱۴۵ از کتاب سانسون کشیش.

۴۵- برای مطالعهٔ درجه نفوذ خواجهگان و ملایان در عصر صفوی و به خصوص در اواخر سلطنت این دو دمان به صفحه ۵۰ و صفحات بعدی آن از رسالهٔ دکتر دانیال آگاهی آقای پور تقی ارشادی تحت عنوان ایران از شورش افغان تا سقوط دودمان صفوی (از ۱۶۹۴ تا ۱۷۳۶)، که در ۱۹۵۷ به دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی پاریس عرضه شده است مراجعه فرمائید.

۴۶- صفحه ۳۹۵ از جلد سوم سفرنامه شاردن .

۴۷- صفحه ۳۸۹ از مأخذ فوق .

۴۸- برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد خواجهگان ، به خصوص به مدارك

زیر مراجعه فرمائید :

کتاب سانسون کشیش، صفحات ۱۴۵ و ۱۴۶ ؛ سفرنامه شاردن، جلد دوم
 و جلد سوم صفحات ۳۳۸ تا ۳۳۹ ، ۳۵۷ تا ۳۵۸ ، ۳۸۹ و ۳۹۵ تا ۳۹۷ ؛
 رافائل دومان کشیش ، صفحات ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۷ ، ۹۵ ، ۱۲۴ ؛ تاورینه، سفرنامه،
 جلد اول ، کتاب چهارم ، صفحه ۴۴۳ و کتاب پنجم، صفحه ۵۷۳ و کتاب «گزارش
 اندرون حرم سلطان عثمانی» ، صفحه ۲۷ ؛ گابریل دوشینون کشیش، جلد سوم،
 صفحات ۶۳ تا ۶۵ ؛ سفرنامه پیترو دللاوال ، جلد دوم ، صفحه ۱۶۳ .